

سلطان معز الدین غوری

الحاق قنوج
 ملك شهاب الدین غوری در سال ۵۹۰ باز عزیمت سفر هند کرد و متوجه بلده قنوج گردید و برای چیچندرا حکمدار قنوج و بنارس با سه صد و چند پیل به استقبال وی شتافت و در حوالی قصبه چند وارد اتاوه قطب الدین ایبک که مقدمه الجیش بود شکست یافت و فیلان و حشم نیز از دست شد، بقول فرشته درین هنگام سلطان غوری به حصار استی که مخزن رای چیچند بود رفته غنایم بسیاری بدست آورد و از آنجا به بنارس رفته و قریب یک هزار بتخانه را مسکن مؤمنان ساخت و رو به غزنه نهاد. مسترد و لافوزد مورد این جنگ محمد غوری به آنکه چگونه چیچندرا بعد از فتح پنجاب و نمرکز قوای افغانی در آن ایالت با پریتوی رای در مقابل سلطان محمد غوری شرکت نجست و او را تنها گذارد تا دست سلطان غوری منقرض گشت اشاره کنان می نگارد:

اما چیچندرا نسبت به حادثه که به او رخ داد سزاوار بود تأسف خو رده و به غایت اندوهگین باشد که چرا با پریتوی موافقت نکرد و از اختلاف و شقاق کار گرفت و با او کمک نکرد چه در سال ۱۱۹۴ عیسوی محمد غوری دوباره به هند برگشت و به کانوج حمله کرد و چیچندرا مقاومت کرد و در دفع او نهایت کوشید ولی شکست خورد و به قتل رسید و حکومت و مملکتش به فاتح هند منتقل شد محمد آنجا برای حفظ انتظامات سافلو گذاشته و به افغانستان مراجعت کرد ولی بسیاری از رؤسای راجپوت بجای اینکه از حکومت مسلمین تمکین کنند به راجپوتان مهاجرت کرده و در آن حدود حکومتی تشکیل دادند.

چون سلطان غوری رو به غزنه نهاد یکی از اقارب پریتوی را که همراهِ اج نام داشت به پسر پریتوی خروج کرد و اجمیر را از دست وی بستند و با قطب الدین ایبک گذاشته محمد غوری از در مخالفت پیش آمد، قطب الدین در سال ۵۹۱ بر او لشکر کشید و همراهِ با آنکه با عساکر زیادی به مدافعه او پرداخت اما تاب مقاومت نیاورده درین مجادله کشته گردید و اجمیر بدست گماشتگان سلطان غوری افتاد.

بعد از چندی قطب الدین ایبک رو به نهر و اله در گجرات نهاد و راجه آنجا را که
موسوم به بهیم دیواری بود مغلوب گردانید و غنایم زیادی بدست آورد و به موجب
فرمان سلطان به دهلی مراجعت کرد محمد غوری باز در سال ۵۹۲ متوجه دیار
هند گردید و قلعهٔ تهنکر یا به عبارت دیگر بیانه را در هشتاد و سه مایلی آگره به جهت
جنوب فتح کرد و ولایت آنرا به بهاء الدین طغرل که در رکاب وی حاضر بود
تفویض نمود و او را به تسخیر قلعهٔ گوالیار مأمور گردانید چنانچه آن فتح نیز
میسر شد و معز الدین به غزنه مراجعت کرد و بعد ازین در سال دیگر نهر و اله
گجرات بدست قطب الدین ایبک مفتوح گردید و هم قلعهٔ کالپی و کالمنجر
و بداون بدست گماشتگان سلطان غوری افتاد و بدین ترتیب قسمت اعظمی از
قارهٔ هند داخل شهنشاهی افغانی گردید و تابع مرکز غور شد.

در سال ۵۹۹ هجری برابر در بزرگ و
تاج پوشی معز الدین
و
جنگ خوارزم

در شهر هرات از دنیا چشم پوشید و درین
هنگام معز الدین در نواحی طوس و خراسان و بلاد شمشیر مسی زد و منجبت
سپه سالاری مشغول فتوحات خراسان و مجاوره با خوارزمشاهیان بود چون خب
مرگ سلطان غیاث الدین بوی رسید خوارزم به ادعیه شد و چون شرا یطغرا بجای
آورد و از آنجا به غزنی آمده و به روایتی به حکم و وصیت برادر منوفی منجبت
پادشاه افغانستان و شاهنشاه هندوستان رسماً تاج پوشی کرد و در حضور جمع
کثیری از امرای کابل غوری که به بیعت او به غزنه آمده بودند بر تخت سلطنت
جلوس فرمود و ازین به بعد او را سلطان خواندند سلطان شهاب الدین بعد از
فوت غیاث الدین محمد پسرش محمود را که همان لقب پدر را اختیار کرده بود
و متوقع بود که عرش او را بر سرین سلطنت غور نشاندن بزاین صواب بد به امارت
ولایت بست و فراموشی و اسفرا این مقرر داشت و حکومت هرات و توابع آنرا بناصر الدین

الپ غازی خواهرزاده خود تفویض داشت و ملک ضیاءالدین را به ولایت گرمسیر
 و زمین داور و غور گماشت .
 چنانچه قبلاً نیز متذکر شدیم سلطان معزالدین تا سال ۵۹۹ یعنی هنگام وفات
 برادرش سلطان غیاث الدین منجیث سپهسالار سلطان غوری مشغول فتوحات بود
 سلطان شهاب الدین بعد از آنکه امور سلطنتی را تنظیم بخشید در سال
 (۶۰۰) هجری به قصد هندوستان رهسپار لاهور شد محمد خوارزمشاه که در جنگ
 های خراسان از غوریان منهنز ما به خوارزم پناه برده و فرار کرده بود درین هنگام
 از غیبت سلطان غوری و همچنان مرگ سلطان شهاب الدین استفا دم کرده از
 خوارزم بدر شد و رو بجانب مرو نهاد و والی آن دیار را که از گماشتگان معزالدین
 بود بعد از قتل زیادی مغلوب ساخته و بقتل رسانید و از آنجا دل به هرات بسته
 عازم فتح آن دیار شد و هرات را که بدست خواهرزاده سلطان معزالدین بود در محاصره
 گرفت اما بعد از دو خوردی چون نتوانست آنجا را فتح کند به صلح به سرخس باز گشت .
 سلطان شهاب الدین چون از حملات خوارزمشاه و قتل حاجی کم مرو خبر یافت به قصد
 خوارزم شاه هیان و استیصال کلی ایشان عازم خوارزم پایتخت ایشان گردید
 چون خبر حرکت وی به سمع خوارزمشاه رسید جهت مدافعه بزودی به
 پایتخت خود شتافت و برای آنکه راه عساکر سلطان غوری را مسدود گردانند
 فرمود تا جمیع بندها را ویران نمودند و آب را در خط السیر آن جاری ساختند
 معزالدین بعد از چهل روز با تحمل مشکلات زیاد و موانع حادثه به خوارزم
 رسید (سال این لشکر کشی معزالدین را منهاج سراج ۶۰۱ هجری ضبط می کند)
 و با خوارزمشاه جنگی سخت بر پا داشت اما در اثر قلت عساکر و مانعگی
 مبارزان و همچنان کمی علف نتوانست خوارزم را بکشد . قبل از رسیدن
 سلطان غوری بدر خوارزم محمد خوارزمشاه چون هیبت او را بدل داشت و از
 گور خان پادشاه فراختائی استمداد جست و مشاراً لیه و همچنان عثمان خان
 افراسیابی خان ماوراءالنهر به قولی با هفتاد هزار سوار جراز رو به خوارزم
 و کمک خوارزمشاه گذاشتند .

چون سلطان غوری نتوانست خوارزم را فتح کند لذا عازم بلخ شد و در ضمن راه با عسا کر فراختائی که بر لب جیحون آمده بودند مواجه گشت و چون سلطان به اندخوی رسید بنا به قول منهاج سراج بزرگ لشکر کنار ترکستان روز سه شنبه نماز دیگر به لشکر گاه سلطان رسیدند و جنگ پیوستند و مقدمه لشکر اسلام سالار حسین خر میل بود و کفار را منهزم گردانید.

فرشته می نویسد که چون سلطان غوری با عسا کر خوارزم شاهی مشغول زدو خورد بود خبر رسید که عسا کر گور خان خطا و سلطان عثمان پادشاه سمرقند به مدد خوارزم شاه می آیند این خبر بر سلطان گران افتاد و ائصال زیادتی را آتش زد و رو به خراسان گذارد تا آنکه در راه با لشکر ترکستان مسارف گردید و به قلعه اندخوی پناهنده شد منهاج سراج نویسد که درین محاربه عزالدین حسین خر میل چون دانست که سلطان غوری نمی تواند در مقابل عسا کر خوارزم شاه و متحدین وی مقاومت کند با تمام چشم خود به قدر پنج هزار سوار در شب بطرف کزروان که حاکم آنجا بود فرار کرد و بعضی از عسا کر دیگر سلطان نیز او را تنها گذاشتند و با امداد با سلطان استدک سوار و بندگان خاص باقی مانده بود. مورخ مذکور می نویسد هر چند او ای لشکر سلطان را از کمی لشکرش گوشزد کردند که نباید رفت، سلطان جایگاه نگاه می داشت تا آنکه از سوار و بندگان او بقدر صد نفر با او باقی ماندند که در پیش اسپ او جان نثاری می کردند کافر می انداختند و شهادت می یافتند و چنان ایستادگی کرد که چتر مبارکش از تیر کفار مغل چنان شده بود که خار پشت و به هیچ سبیل روی نمی گرداند تا آنکه یکی از بندگانی عزان اسپش بگرفت و جانب حصار اند خود بکشید.

بدین ترتیب چون سلطان غوری محاصره شد عثمان خان سمرقندی به سابقه دین پروری و اسلامیت که نمی خواست چنان فاتح بزرگ و دیندار بدست کفار فراختائی اسیر افتد پای صلح در میان نهاد - در مقابل فدیة سلطان غوری

را از تهلکه نجات بخشید و بعد از چندی بین خوارزم و غور صلح برقرار شد . شکست خوارزم به تفصیلی که ذکر شد برای سلطان غوری بسا مشکل تمام شد چنانچه با وجود تلفات جانی و مالی که از آن ناحیه بر او تحمیل گردید خبر تحصن او در اندخوی چنان شایع شد که وی بدست خوارزم شاه و متحدین وی اسیر افتاده بنا بر آن گماشتگان او یکی بعد دیگری در جاهائی که ولایت آنها را داشتند اعلان استقلال نمودند و همگی نظمی های دیگری در متصرفات وی رخ نمود . از آن جمله تاج الدین ایلدز عازم قبضه بر غزنی گردید و همچنان ایبک در هند و ستان اعلان شاعی کرد . تفصیل اینک .

معزالدین بعد از رهائی از محاصره و صلح با خوارزم شاه چون به غزنه رسید تاج الدین ایلدز که قبلاً به غزنه قبضه نموده بود اظهار تمرد کرد و ویرا به قلعه غزنه راه نداد و چون سلطان چاره نداشت راه ملتان پیش گرفت و چون ایبک نیز قبلاً بعد از دسیسه کاری هائی چند آنجا را متصرف شده بود و خود را مستقل می پنداشت معز الدین او را بزودی مغلوب گردانید و قصد غزنه مصمم کرد و غزنه را نیز بزودی بدست آورده و تاج الدین ایلدز را عفو فرمود . بنابر قول منهاج سراج سلطان غوری بلز در پی تهیه عساکر و مهمات جنگ شد تا به خراسان حمله برد و انتقام گیرد اما بقول فرشته و برخی از مؤرخین چون سلطان فاتحاً از هند به غزنه شد در آن آوان ایلچی خوارزم شاه آمد و میان ایشان صلح بوقوع پیوست .

شهادت سلطان معز الدین و اما باید گفت که قول منهاج درست تر بنظر

می خورد چه سلطان معز الدین چون قصد

حمله بر ترکستان را بدل می پرورید بنهائاً

آرامگاه او

علیه در سال ۶۰۲ هجری قمری خواست تا توسط استحصالیان مالیات سالهای

(۶۰۰) و (۶۰۱) هجری نواحی و ایالات ملتان و لاهور که همچنان باقی

مانده بود بنیه اقتصادی خود را سر از نو تقویه بخشیده و تهیه مهمات حرب گیرد

لذا گماشتگان خود را در آن ولایت فرمان داد تا مالیات متذکره را به
 زودترین فرصت به غزنه گسیل دارند اما این فرمان او در اثر شورش طوایف
 کوهستانات لاهور و ملتان موسوم به قبایل کو کر عملی نشد چه ایشان را اثر
 حملاتی که توسط سلطان و گماشتگان او بر ایشان صورت گرفته بود دل خوشی
 از او می نداشتند و در این آ و ان چنانچه به عصیان و تمر د دست زده
 بودند راهای عبور و مرور را هم مسدود کرده و به مردمان دور و نزدیک
 متعرض می گردیدند . بالاخره سلطان شخصاً عزم نمود تا برای
 سرکوبی و رهایی رعایا از ظلم ایشان رهسپار هند گردد چنانچه متعاقباً از راه
 پشاور متوجه آندیار گردید و در نزدیکی دریای جیلیم در ربیع الاخر سال ۶۰۲
 به اتفاق قطب الدین ابلک که انتظار ورود سلطان را می کشید ایشان را منکوب
 گردانید و شورشیان دیگر را نیز سرکوبی داده رو به غزنین نهاد . فرشته بعد
 از آنکه عصیان طایفه مذکور و منکوب شدن ایشان را توسط سلطان غوری شرح
 می دهد می نگارد که چون سلطان در سال ۶۰۲ از هند فارغ و متوجه غزنی شد
 فرمانی به اسم بهاء الدین ساموالی خراسان صادر کرد که باید با لشکر بامیان به
 کنار آب جیحون حاضر آید و پیل مهیا دارد به هر تقدیر سلطان در راه مراجعت به
 غزنه بدست چندتن از افراد قبیله کو کر غفلتاً در اثنای شب در اثر ۲۲ ضربه
 کارد به قتل رسید و از جهان و ما فیهای آن چشم پوشید . مؤرخین هر يك واقعه
 قتل سلطان معزالدین را به تفصیل و اقسام مختلف نقل می کنند و هم گروهی
 شهادت او را به فدائیان اسماعیلی نسبت می دهند و نیز نام موضعی را که سلطان
 در آنجا به قتل رسید به صورت مختلف ضبط می کنند و قطعه ذیل را که در تاریخ
 شهادت سلطان غوری سراییده شده نقل می نمایند و آن اینست :

شهادت ملك بحر و بر معز الدین كز ابقداى جهان شد چواو نیامد يك

سوم ز غره شعبان بسال شش صد و دو فتاد در ره غزنین به منزل د میک

بنابر اقوال برخی از نویسندگان معاصر ده يك قریه ایست در حوالی اندر

مربوط حکومت کلان غزنی که حدود اربعه آن قرار ذیل است :

در شرق آن قریه کندهر و در غرب آن قریه ذاکر و شمالاً به دامک و جنوباً به قریه دالا

متصل می باشد و مقبره سلطان غوری در آنجا به فاصله شش کروه از غزنی به دوهزار
 قدمی طرف شمال سر کیکه به گردیز امتداد یافته وقوع دارد و اهالی آن دیار
 نیز معتقدند که این همانا مدفن سلطان غازی شهاب الدین غوری است و مرجع
 خاص و عام است و بعضی را عقیده بر آنست که سلطان شهاب الدین در مشهد خود
 دفن نشده است چنانچه نویسند که بعد از مرگ سلطان وزیرش خواجه موبدالمک
 بن محمد سجستانی برخی از افراد طایفه کوکر را به قصاص سلطان مقتول سخت سیاست
 نمود و امر او سران سپاه را با خود ملحق ساخته در محافظت خزانة شاهی کوشید و جنازه
 سلطان را برداشته متوجه غزنی شد و بتاريخ ۲۲ ماه شعبان جسد سلطان را به غزنی
 آوردند و در حوضی که برای دختر خود ساخته بود به خاک سپردند (۱)

به تفصیلی که گذشت در هنگام سلطنت سلاطین غوری افغان ها تا به دهل
 سلسله فتوحات خود را دوام دادند و اگر چه اکثر بلاد هند بدست محمود غزنوی
 و جانشینان او قبلاً فتح شده بود اما ایشان از حصص علیای دریای گنگا و جگله
 سند پیشتر نرفتند بلکه راجه های هند بعد به تدریج غزنوی ها را از حد و
 هند مرگزی و شرقی بدر نمودند ، اما در اثر فتوحات غوریان دیانت اسلامی
 و ثقافت افغانی در قلب هندوستان جاگزین شد و بعد از شهادت سلطان معزالدین
 حکمرانی غلامان و بازماندگان او در هند که سلطان همیشه به وجود ایشان
 می نازید و ایشان را به منزله اولاد باثر بیه خود می انگاشت دوام کرد و ایشان توانستند
 تا جمیع ممالک مفتوحه را در قبضه خود داشته باشند علاوه بر بعضی از طوائف
 پنجاب که تا آن دم به دین اسلام مشرف نبودند مسلمان شدند درین عهد صنعت
 معماری و عمرانی نیز به حد اعلی خود رسید چنانچه دهلوی امر وزی بامیناره های
 خود شاهد آنوقت است ، و ازین بعد بلاد پهن آورو حاصل خیز هند و ستان زمینه

(۱) بعد از مرگ سلطان شهاب الدین غوری مرگز اولاد نرینه از وی باقی
 نماند بلکه محض يك دختر داشت و گویند که یکی از مقرر بیان در گاه او روزی
 جرات نموده عرضه داشت که چون تو پادشاهی را که در بسا ممالک اسلام
 بملوی شان هیچ پادشاهی نیست بران بایستندی دولت تو را ، تا هر يك از ایشان
 وارث مملکت بودندی از ممالک گیتی ؛ او گفت دیگر شاهان را که يك فرزند و یا
 دو فرزند باقی ماندی مرا چندین هزار فرزند است یعنی بنده گان ترك من که
 مملکت میراث ایشان باشد و بعد از من خطبه ممالک به اسم من خواهد شد .

خوبی برای تشکیل دوات‌های افغانی در هند گردید و در مدتی منجاوز از چهار صدسال زیاده از دو صد نفر یاد شاهان افغانی در نقاط مختلفه هند به سلطنت رسیدند و این حال تا دوره تسلط سلاطین گورگان استمر ارداشت و گورگان میان درین راه وارث غلامان و باز ماند گان سلاطین غورگرا دیدند.

سلطان شهاب‌الدین غوری که سلطنت او از ابتدای حکومت غزنه تا آخر عمر قریب ۲۲ سال و چند ماه طول کشید پادشاهی بود عادل و خدا ترس که مانند برادر خود از تمصبات مذهبی بهره نداشت و کاملاً پیرو شرع بود و در تقوی بسرمی برد با اهل فضل و ادب و فقه معاشرت داشت و طایفه علمای را احترام می گذارد و در بار او رجوع خاص و عام علماء و مشایخ بود. و چنانچه از تاریخ حیات او بر می آید پادشاهی بود دلیر و فاتح، فخر مدبر صاحب آداب الحرب و الشجاعة که در هنگام سلطنت سلطان شهاب‌الدین غوری در پشاور بوده جانی در مورد آن سلطان چنین می نگارد :

... و پادشاهان غور به قبیح و نیزه بیشتر جنگی کردند و سلطان شهید محمد سوم رحمه الله قبر سخت نیکو انداختی و وقتی دعا گوی مؤلف کتاب به پشاور (پشاور) بود سلطان شهید از گوی زدن فرود آمد گزری فریاد کنان در میان آمد که دراز گوی از آن من شیر زیر پل احمد بشکست در حال سلطان بر نشست، کمتر از ساعتی باز آمد، سه شیر را بر شتر افکنده بیاورد از سواری پرسیدم که این شیران را که کشت؟ گفت هر سه شیر را نخست تپو سلطان زده اند تا باج سراج جو زجانی راجع به قضاة و زرای دربار، اعلام و توقیع او به شرح ذیل معلومات می دهد :

اول قضاة: الف: قاضی ممالک صدر شهید نظام الدین ابو بکر

ب: قاضی لشکر و وکیل ممالک شمس الدین بلخی بعد پسر او

دوم: وزرا: الف: ضیا، الملک درمنشی

ب: مؤید الملک محمد عبدالله سنجری

ج: شمس الملک عبدالجبار کیدانی

سوم اعلام او: الف: سیاه میمنه باملوک و امرای غوری

ب: اهل میسره باملوک و امرای ترک

چهارم دارالملک او: تابستان حضرت غزنین و خراسان، زمستان حضرت لاهور و هند

بنجم توقیع او: نصر من الله